اول تا آخر توفیق استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامتی
پیش محققان این طایفه آنست یافته است و نسبت وی در طریقت بشیخ نور الدین
عبد الرحمن مصری است و شیخ نور الدین عبد الرحمن بعد از کمال تربیت و بلوغ وی
بمرتبهٔ تکمیل و ارشاد در اجازت وی چنین ثبت کرده انه لما استحق الخلوة
الواردات الغیبیة والفتوحات استخرت الله واخلیته خلوتی معهوده وهی سبعة
ایام من الله تعالی فیها علی بما من فضله ففتح الله علیه ابواب المواهب من عنده
فی لیلة الرابعة وازداد فی الترقیات فی درجات المقامات الی مقام الحقیقة
التوحید وانخلت منه قیود التفرقة فی شهود الجمع قبل الایام السبعة ثم فی
اتمامها ظهر له لوامع التوحید الحقیقی الذاتی المشار الیه علی لسان اهل الحقیقة
بجمع الجمع وهو لقوة استعداده بعد فی الترقی والزیادة والی علی رجا من الله
ان یاخذه منه الیه تماما ویبقیه بقاء دواما یجعله للمتقین اماما وی فرموده
که اجازتی که شیخ نور الدین عبد الرحمن نوشته بود در وقت مراجعت بخراسان
در بغداد بماند بعد از مدتی مدید که از خراسان بجانب مصر معاودت واقع شد و خود
شیخ از دنیا رفته بود بخلوت خانهٔ وی در آمدم و در آنجا اجازت خود را یافتم بی تفاوت
مکر بجز فی چند با وجود آنکه آن خلوت مضبوط بود و در آن کشاده می بود نمی دانم که آن مسوده
اصل بود که اجازت مرا از آنجا نوشته بود یا خود بنور ولایت دانسته بود که اجازت من فوت
شده و باینجا معاودت خواهم کرد و آن را بنیابت از من نوشته بود و گذاشته و [illegible]

وقبول

نقاتی

ثقات آن مدت مدید در خلوت چنانکه مذکور شد محض کرامت بود و هم وی فرموده که چون
از مصر می آمدم و ببغداد رسیدم طاقیه که شیخ نور الدین عبد الرحمن بمن داده بود
و بر سر اکابر دیگر از مشایخ رسیده بود همراه داشتم تا بین تاج کیلانی اتفاق ملاقات
افتاد آن طاقیه را از من طلبید چنانکه مقتضای فقر باشد بوی دادم شب در
واقعه دیدم که آن طاقیه پیش من استغاثه میکند و بزرگانی را که بر سر ایشان رسیده
می شمرد و می گوید که من بر سر فلان و فلان رسیده ام حالی مرا بر سر خماری نهادی که
بشرب خمر اشتغال می نماید چون بامداد شد یکی از اصحاب بطلب وی بیرون
رفتم شنیدم که در خرابات است و بشرب خمر مشغول است بدانجا رفتم گفتند در فلان
خانه است بآن خانه در آمدم مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی مصاحب من مرا
گفت که تو بیرون رو تا من طاقیه را بیارم من بیرون آمدم وی طاقیه را از سر
وی برداشت و در خانه را بر بالای وی بست و طاقیه را پیش من آورد گویند که در آخر
حیات وی را واردی رسید که سه شبانروز بالکلیه از خود غایب بود و چون
وی را از آن غیبت باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر وی غالب بود و سخن کم گفتی
روزی از درویش احمد سمرقندی پرسید که در هیچ جا دیده که جذبه چنانکه مذکور شده
باشد که جذبات پی در پی کرد و اصلا منقطع نشود درویش احمد در جواب گفت که این
معنی را هیچ جا ندیده ام درویش احمد سمرقندی از مریدان بزرگوار دیده و خلفای وی

Copyright © King Saud University